

شهریار ملک سخن

سعدی

بقلم عبدالرحمن فرامرزی

محقق طوسی شخص ابن جوزی را بطوری اهمیت میدهد که از حرکت او مثل حرکت هلاکو خان یاد میکند و بدون شبهه ابن جوزی معلم سعدی همین شخص است اما کنیه او را ابو الفرج گفتن گویا بدان سبب باشد که بعد از ابن جوزی بزرگ هراسمی که جوز ضمیمه آن بوده با کنیه ابو الفرج ذکر میشده است . اما این سبک شرفارسی سعدی و اثر عربی ابن جوزی بزرگ شباهتی موجود است و مخصوصاً گلستان شباهت نامی به کتاب صید الخاطر ابن جوزی معروف دارد . هدایت در کتاب مجمع الفصحاء و سید و ستر دسائی در مقدمه که بر یکی از ترجمه های گلستان فرانسوی نوشته و اکنون اسم مترجمش را بخاطر ندارم شیخ عبدالقادر گیلانی را مرشد سعدی نوشته اند این هم البته صحیح نیست زیرا شیخ عبدالقادر نوزده سال پیش از تولد سعدی در گذشته است گویا علت اشتباه این دو نفر همانا عبارت يك نسخه غلط گلستان شده که نوشته است شیخ عبدالقادر گیلانی را در حرم دیدم در صورتی که اصل عبارت « دیدند » بوده و نسخ « دیدم » کرده است .

میگویند در طفلی پدر از سرش رفته است خودش نیز همین را میگوید مرا باشد از درد طفلان خبر که در طفلی از سر برقم پدر گویند سی سال بمسافرت پرداخته و شرق مرکزی و دور و نزدیک را زبیرا کشیده است . از کتب خودش نیز همین مستفاد میشود در اقصای عالم بگشتم بسی بسر بردم ایام با هر کسی

ولی من راجع بشرح حال و بیان حقیقت و شخصیت سعدی هیچ يك از مطالب فوق را اهمیت نمیدهم . زیرا سعدی بدون شبهه درس خوانده

حالا پیش این جوی نه، نزد این لوزی باشد. وارد طریقه تصوف بوده و مرشدی داشته حالا میخواهد گیلانی باسهروردی باشد. او تنها کسی نیست که در طفلی پدر ازسرش رفته و غیر از او مردم زیادی نیز سفر کرده اند و سعدی نشده اند. درست است که مهمترین عامل تکوین بزرگی او بعد از قریحه ذاتی و نبوغ فطری همین مسافرتها بوده است که در نتیجه آمیزش باطبقات مختلفه بشر و آزمایش خوی و اخلاق تمام مردم از شاه و گدا، توانگر و درویش عالم و جاهل، پرهیزگار و فاسق توانست اسرار حیات را کشف کند و در کتاب کوچکی مثل گلستان آنچه در حیات فرد و جامعه پیش میآید بگوید. پنجوی که هیچ معنی در زندگی نیست که او نگفته باشد

نگویند حرفی زبان آوران که سعدی نگوید مثالی بران

خودش نیز نبوغ خود را از این مسافرتها و نتیجه تربیت بزرگان میدانند.

در اقصای عالم بگشتم بسی بسر بردم ایام با هر کسی

تمتع ز هر گوشه یافتم زهر خرمی خوشه یافتم

ندانی که سعدی مراد از چه یافت نه هامون نوشت و نه دریا شکافت

بخوردی بخورد از بزرگان قفا خدا دادش اندر بزرگی صفا

در این مسافرتها وقایع مهمی برای او رخ داده که معروفتر از همه

اسیر قید فرنگ شدن و در خندق طرابلس به بیگاری و سخره کارگل کردن

و بقول خودش در سومات گرفتار جهالت بت پرستان شدن است که اولی را

در گلستان و دومی را در بوستان با منتهای شیرینی و بلاغت بیان کرده است.

در هنگام سفر و در دیار غربت شعله شوق دیدن شیراز در دل او زبانه میزد و

آرزوی مراجعت بشیراز میکرد است.

چه خوش سپیده دمی باشد آنکه بینم باز رسیده بر سر الله اکبر شیراز

از برگشتن بشیراز بی اندازه شاد میگشته و مثل بلبل که بعد از

سرمای دی و خرابی خزان چشمش بجمال بهار و طلعت گل بیفتد به ترانم و

نغمه سرائی در میامده است

سعدی اینک بقدم رفت و بسر باز آمد

حالش از شام بشیراز بخسرو ماند

در غیاب او شعرای رسمی شعر اورا دزدیده بخود نسبت میداده اند :

دختر بکر ضمیرش به یتیمی پس از این

جور بیگانه نه بیند که پدر باز آمد

ولی من سعدی را برای هیچ یک از اینها دوست نمیدارم بلکه سعدی را

برای این دوست میدارم که دارای مزایا و خصوصیات است که در هیچ

شاعر یا نویسنده یا فیلسوف اجتماعی دیگری نیست . پس از اینگونه تحقیقات

خشک و بیمزه که علامت بیچارگی و دلیل عجز نویسنده از بیان شاعری یک

شاعر است صرف نظر کرده و میردازم آنچه سعدی را سعدی کرده است ،

یعنی به بیان سعدی ، بمعانی سعدی و بالاخره بتیغ و زرگی و استادی سعدی

میگویند سعدی بعد از سی سال تحصیل و سی سال جهانگردی بشیراز

مراجعت کرده و سی سال در زاویه خود که اکنون مقبره اوست و قریه هم

بنام سعدی در کنار آن موجود است روزگار گذرانیده و عاقبت در همانجا

در گذشت و مدفون گردید

فرانسویان قرنه و لتر را پایتخت فکر میگویند زیرا ولتر را سلطان فکر

یابیان میخوانند اگر ولتر سلطان بیان است سعدی خداوند فصاحت و بیانست

پس من ده سعدی را مهبط وحی بیان و مرکز الهام شعر میدانم زیرا سعدی

از این خلوتگاه انس عرصه ظهور رسیده است . کتابیکه تا بحد پیشوای شیوه

سخن سرائی است در اینجا به پیغمبر سخن سریان الهام شده است . گلهای

عطر آگینی که همیشه گلستان فصاحت و بلاغت از آن معطر خواهد بود

در اینجا دسته و بسته شده است . پس ای قریه کوچکی که در دامن کوه

« سعدی » قرار گرفته بخود بیال که فصیح ترین فرزند آدم و بزرگترین

شاعر دنیا در دامن تو خوابیده است

آیا سعدی بزرگترین شعرای ایران است ؟

در کشوری که اینهمه پیغمبران خیال و اینهمه سواران چابک اندیش درپهنه سخنوری جولان کرده اند، در مملکتی که کاخ سخن را معمارانی چون عنصری و فرخی و مسعود سعد بوده اند، رزمسازي مثل فردوسی داشته و بزم آرائی چون نظامی دیده است، عرفائی چون سنائی و مولوی و حافظ در آن پیدا شده اند، شاعرانك خیال و افروخته خاطری چون اسدی و فیلسوفی مثل خیام در عرصه آن ظهور کرده اند تاج برتری و بزرگتری را بر فرق یکی از آن میان گذاشتن کار آسانی نیست و اگر کسی عنان احساس و قلم را رها کرده یکی را از آن میان بر همه ترجیح دهد مردم از او قبول نمیکنند و گفتار او را بر کزاف گوئی و عدم مطالعه حمل میکنند، مگر اینکه قول او بادلیل و برهان توأم باشد. و اینک دلیل :

در اینکه سعدی بزرگترین نثر نویس فارسی است و تا امروز کتاب نثری بفصاحت و بلاغت گلستان نوشته نشده است او باب ذوق سلیم همه متفقند و بین دو نفر سخن شناس در این خصوص اختلاف نیست و این هم یکی از غرائب روزگار است که شخصی در نظام و نثر هر دو در درجه اول بلکه مطلقاً اول قرار گیرد زیرا تقریباً علمای ادب متفقند که نظم و نثر خوب باهم جمع نمیشود و این دو فن ادب مثل دولنگه ترازوست که اگر یکی سنگین شد حتماً دیگری سبک خواهد گردید.

ابن رشیق قیروانی و ابن خلدون فیلسوف اجتماعی معروف بطور تفصیل در این باب بحث کرده اند و هر کس طالب تفصیل و دلیل باشد میتواند بدانها رجوع کند

شعر سعدی را نیز از روز پیدایش او تا کنون اغلب کسانی که در این شیوه رنجی برده اند بر اشعار تمام شعرای فارسی ترجیح داده اند و باپل مرغزار شیراز را از تمام مرغان غزل سرا و نوا سنج ایران فصیح تر و ملیح تر

دانسته‌اند. عامه خاق نیز همین عقیده را دارند، من نیز بر آنم که همه خاق برآند خوشبختانه این بحث هزار سال قبل از ما مورد گفتگوی ادبا واقع شده و جاده را که ما می‌خواهیم امروز بسپریم برای ما کوبیده و هموار کرده‌اند. ابن رشیق قیروانی در کتاب عمده که در حدود نهصد سال قبل تألیف شده و تاکنون سند قدوه ادباء میباشد و تظهور عبدالقاهر جرجانی و تدوین معانی و بیان مهمترین متن ادب شمار میرفته است مسئله بزرگترین شعراء عرب را موضوع بحث قرار داده و از زمان جاهلیت تا عصر خود اقوال صرافان نقد ادب را نقل میکند و هر قولی ذکر میکند از سعدی تطبیق مینماید پس و اینک من در اینجا بعضی از آنها را نقل میکنم:

عمر میگفت نخستین شعراء امرؤالقیس است که چشمه و منبع شعر را برای ایشان ایجاد کرد.

علی میگفت امرؤالقیس را می‌بسندم زیرا نوادر او از همه شیرین‌تر و خاطرش از همه سربلتر و برافروخته‌تر است و از همه نیکوتر اینکه از قرس یابطمع شعر نگفته است

خلف احمر اعشی را ترجیح میداد برای اینکه او را از همه «جامعتر» و میدان سخنرانیش را از همه وسیعتر میدانست. ابوبکر تابه را از همه برتر میدانست و میگفت دریای شعرش از همه شیرین‌تر و عمیقش از همه بیشتر است. عکرمه پسر جریر از پدرش پرسید که بزرگترین شعرا کیست؟ گفت شاعر جاهلیه زهیر است و اما در اسلام کمان شعر در دست فرزوق است! پرسید که از خطل چه کاره است جواب داد که مدح باد شاهان و وصف شراب را خوب میکند! گفت پس برای خودت چه باقی گذاشتی؟ گفت خاموش که من شتر شعرا سر بریدم

باز ابن رشیق میگوید عبدالملک بن مروان از خطل پرسید که بزرگترین شعراء کیست گفت نعیم بن مقبل گفت بچه دلیل؟ گفت

« برای اینکه او در مرکز شعراست و شعرای دیگر هریک در کناری قرار گرفته اند » یا « او در جلگه شعر و شعراء دیگر در گوشه قرار گرفته اند » ابن عباس می‌گوید عمر زهیر را بر همه ترجیح میداد گفتیم : بچه دلیل او را اشعر شعراء میدانن ؟ جواب داد برای اینکه در شعراو پستی و بلندی نیست و الفاظ نامطلوب و ترکیبات غریب ناهموار و پست مبتذل ندارد و کسی را بصفاتی که در او نیست نمیستاید بعد از این ابن رشیق در بیان ابن عبارت شرحی نگاشته و خلاصه گفتار او در مفاضله بن امرؤالقیس و زهیر و قول علی و عمر درباره ایشان بدین بر میگردد که علی یا کسانی که امرؤالقیس را ترجیح داده اند قوه بیان و ابتکار معنی و وسعت مضامین او را در نظر گرفته اند و عمر زهیر را از جهت استادی در صنعت و شیرینی بیان و زیبایی الفاظ و خلوت ترکیب و ازان مهتمتر صدق لهجت و مطابقت مدح او با واقع و ترویج مکارم اخلاق و طریقه او در حکمت و بند و موعظت ترجیح داده است

ملاحظه میکنید که ازین شعرای ایران قول علی و عمر هر دو در سعدی صدق میکنند و بس . در اینجا یک نکته را نباید گذاشت و آن این است که ابن رشیق قول علی و عمر را ازین جهت که پیشوای مذهب و زمامدار دولت بوده اند نقل نمیکند بلکه از این جهت است که ایشانرا صرف سخن و عالم بفن بیان و بلاغت میدانند و حقیقت هم همینطور است زیرا عرب قدری بشعر خود اهمیت میداده و میدهد که سلطنت تمام دنیا و فکر بهشت و دوزخ هم نمیتوانند او را از مطالعه و حفظ شعر و بحث در آن باز دارند

باز ابن رشیق میگوید « اما کسانی که نابقه را ترجیح میدهند برای این است که معتقدند سبک شعر او زیباتر و رونق کلام او بیشتر است و او بهتر توانسته است در فنون مختلفه سخنوری اسب بتازد » برخی دیگر از صرافان نقد سخن هریک از شعرای گذشته را در مطلب و موردی مقام ارتزی داده میگویند تا اینکه منتبى رسید و دنیارا پراز آوازه خویش و مردم را بطوری بخود

مشغول کرد که دیگر بشعرای پیش نپرداختند و بنا بر این او را ناسخ گفتار
شعرای پیش میدانند

بقیه اقوال و عقائدی که ابن رشيق نقل کرده شبیه بهمانهاست
که از پیش گذشت و چنانکه ملاحظه میشود تمام آنها بر سعدی تطبیق میکند
و شاید برجسته ترین قولی که تا کنون راجع بمقایسه بین شعراء دیده باشم
این است که از ابونواس پرسیدند که بزرگترین شعراء سابق کیست او یکی را
نام برد که من فعلا فراموش کرده ام گفتند پس اصمعی فلانی را ترجیح میدهد
گفت برای اینکه اصمعی مرد این میدان نیست شاعری را که او ترجیح
میدهد بزرگ میدان بهلوان است در صورتیکه شاعر بزرگ کسی است **ص**
وارد تمام فنون سخنوری شود و در همه خوب از عهده بر آید

بنا بفتوای ابونواس که مجتهد بلکه امام شعراست من سعدی را
بر تمام شعرا ترجیح میدهم زیرا هر چند که هر يك از شعراء بزرگ در يك قسمت
از شعر بحد کمال رسیده اند ولی ایشان در ساحلند و سعدی دریاست .
چون از قسمت جامعیت بگذریم شاید صحیحترین قولی در اینخصوص
همان عقیده خود ابن رشيق باشد که میگوید حقیقت این است که هر يك از
شعرای بزرگ بحدی از کمال رسیده اند که تجاوز از آن غیر ممکن است و علت
اختلاف ادباء درجه اول در برتری یکشاعر بر دیگری نیز همین است .
اتفاقاً خود سعدی نیز همین عقیده را داشته و میدانسته که شعر او
بدرجه رسیده است که بالاتر از آن مجال است :

بحدیث من و حسن تو نیز آید کسی حد همین است سخندانی و زیبایی را
تطبیق معانی سعدی باد دیگران

سعدی دریاست ، سعدی شاعر تمام عیار طبیعت است ، بزین و آسمان ،
کوه و دریا ، آباد و ویران گیتی دست انداخته است و گمان نمیکنم معنی
یامضمونی در زندگی پیش بیاید که سعدی نلکفته باشد بدین جهت بعضی از
مضامین او در اشعار شعرای عرب و عجم که براد تقدم زمانی داشته اند دیده

میشود ولی این نقص سعدی نیست بلکه حسن اوست زیرا او همه چیز گفته و طبعاً بعضی از گفته های او را دیگران هم گفته اند البته سعدی اشعار شعرای پیش را مطالعه کرده و طبعاً میدانسته است که فلان مضمون را که او میخواهد بگوید فلان شاعر فارسی یا عرب گفته است ولی آیا آنکه جامع تمام مضامین و معانی است از بعضی از آنها برای اینکه دیگری هم گفته است صرف نظر کند؟ شما اگر خواستید مثلاً يك كتاب اجتماعى بنویسید بعضی قسمتها را که اجتماعيون دیگر گفته اند حذف میکنید؟ در علم النفس مثلاً شعور را چون پیش از شما گفته اند شرح نمیدهید؟ اگر خواستید يك كتاب اخلاقی بنویسید چون قبل از شما همه از راستی یا پایداری ستایش کرده اند نامی نمبرید؟ و اگر اینکار را بکنید کتاب شما ناقص نیست؟

سعدی همین حال را داشته میخواسته است تمام معانی وجود را جمع کند؛ او چه کار داشته است که فلانی هم فلان گوشه آنرا گرفته است؟ و بسا ممکن است که سعدی در آن هنگام بخاطر هم نداشته که دیگری هم آن مطلب را گفته است زیرا از گفتار سعدی پیداست که هنگام گفتن چنان طبع او فیاضی میکرد که احتیاجی نداشته است از جای دیگر یا کس دیگری استمداد کند. مضامین سعدی تنها در اشعار شعرای عرب و عجم دیده نمیشود بلکه در افکار شعرای فرنگ هم دیده میشود و من خود وقتی روسورا مطالعه میکردم میدیدم هر نکته لطیفی روسو دارد سعدی عین آنرا یا نزدیک آن مضمون را گفته است در صورتیکه هیچ يك از این دو از افکار دیگر خبر نداشته، و مقصود از جامعیت سعدی نیز همین است که آنچه شعراء همه دارند او تنها دارد.

خلاصه بعد از در نظر گرفتن تمام مزایائی که برای بزرگتری يك شاعر لازم است جای شك و شبهه باقی نمیماند که سعدی بزرگترین شعرای ایران است.

بخاطر دارم که وقتی مجله مهر موضوع بزرگترین شعراء ایران را

مطرح کرده بود و این وقتی بود که صحبت جشن فردوسی در میان همه جا نام او ورد زبان و احساسات ملی درمتهای جوش و خروش بود و البته در این هنگام بایست فردوسی گوی اولیت را ببرد. گویا در یک چنین موقعی که جشن یاد بود نابلئون در میان و احساسات ملت فرانسه لبریز بود روز نامه تان یا ماتن سوال کرد که بزرگترین رجال فرانسه کیست و تصور میکرد که همه خواهند گفت نابلئون ولی جوش احساسات مانع از این نشد که مردم مطابق عقل و فکر قضاوت کنند و بجای نابلئون تاج اولیت زیب فریق پاستور گردید: خوشبختانه در خصوص بزرگترین شعراء ایران ایرانیان نیز همین مطالب را یعنی غلبه عقل بر احساسات خود را نشان دادند و تقریباً تمام نویسندگان درجه اول حتی آنهاییکه خود عضو کنکره فردوسی بودند سعدی را بر همه ترجیح دادند و مخصوصاً آقای دشتی مقاله انتقادیه نوشت که در موازنه بین شعراء فصل خطاب بشمار میرود و در مجله مهر انتشار یافت.

بزرگترین شعرای دنیا کیست

اگر ترجیح سعدی بر سایر شعرای ایران مطابق با فکر و بکار بردن خرد باشد من میخواهم چیزی بگویم که شاید در بدو نظر بتعصب و بیفکری نزدیکتر باشد و آن این است که به عقیده من سعدی آنها بزرگترین شعرای ایران نیست بلکه بزرگترین شعرای دنیاست: شاید کسی از من پرسد که مگر شما تمام زبانهای دنیا را میدانید و اشعار تمام شعرا را خوانده اید و اینقدر ذوق دارید که بتوانید بین آنها قضاوت کرده یکی را بر دیگری ترجیح دهید؟ البته حق هم دارند که این سؤال را از من بکنند ولی جوابی که خواهم داد این است که من هیچیک از زبانهای بلوچی و یونانی را نمیدانم ولی میدانم که در بلوچ شاعری نظیر هومر پیدا نشده است و اگر بگویم شکسپیر از تمام شعرای پشتو بزرگتر است گمان نمیکنم من ایراد بگیرم که شما که نه زبان پشتو میدانید و نه انگلیسی چرا چنین حکمی را میسکنید. پس اگر ما تمام

زبانها دینارا نمیدانیم برای این کار میزانی در دست داریم و آن این است که هر ملتی در دنیا و چیزی از دیگران بالاتر است؛ مثلاً امروز ملت آلمان در ورزش و پهلووانی از ملل دیگر پیش است و غالباً در میدانهای مسابقه پهلووانی دنیا پهلووانان آلمانی گوی سبقت را میبرند. پس اگر کسی در جای دیگر دنیا پیدا شود که هیچیک از پهلووانان آلمان نتوانند با او برابری کنند و کسی بگوید این آدم بزرگترین پهلووانان دنیا است گرافه گوئی نکرده است. پس ما برای اینکه بدانیم یا لااقل حدس بزنیم که بزرگترین شعرای دنیا کیست نخست باید به بیتیم کدام ملت در شعر از دیگران پیش است. مثلاً قبل از رنسانس فرنک تقریباً همه اتفاق داشتند که ملت عرب در شعر بر همه برتری دارد چنانکه جاحظ مزایای ملل را که شرح میدهد هر یک از ملل را بصفت و صنعتی ستوده و عرب را در شعر بر همه ترجیح میدهد. نظامی عروضی هنگام وصف فردوسی بعضی از اشعار او را نقل کرده آنکاه میگوید من چنین شعری در عجم نمی بینم و در بسیاری از اشعار عرب هم و از این بیان بیانی پیدا است که عروضی شعر عرب را بالاتر از شعر سایر ملل یا لااقل از شعر ایران میدانسته و با مبالغه که خواسته است در وصف فردوسی کند از طرز بیان پیدا است که او را کمتر از تحول شعراء عرب میسرده است.

من معتقدم که هنوز هم ملت عرب از حیث شعر در درجه اول است و سالها بخواد که شعرائی بهتر از امرؤ القیس و زهیر و ابونواس و بشار و متنبی و معری پیدا شوند؛

با این حال من در میان شعرای عرب شاعری که مثل سعدی جامع تمام مزایای بزرگی باشد نمی بینم و در اینصورت اگر او را بر تمام شعرای دنیا ترجیح دهم براه خطا نرفته ام. البته دنیای امروز غیر از دنیای عصر جاحظ و عروضی یا معری و متنبی است و تمدن و ترقی فرنک بجائی رسیده که دنیا نظیر آنرا ندیده است ولی تقریباً در تمام ملل بین علمای ادب و اجتماع اتفاق است که همه چیز در دنیا دستخوش قانون تکامل است مگر شعر و اخلاق که بعد کمال رسیده و تجاوز از آن ممکن نیست «حد همین است سخندانی و زیبائی را»

از زمان هومر تا امروز همه چیز اروپا تغییر کرده و صنایع و علوم امروز انگلیس و فرانسه و آلمان هیچ طرف نسبت با علوم و صنایع یونان عصر هومر نیست ولی روی هم رفته اروپائیان معتقدند که هومر بزرگترین شعرای اروپا است و این دلیل است که شعر از آن روز تا بحال ترقی نکرده و معنی فرموده شیخ "بحدیث من و حسن تو نیفزاید کس" نیز همین است. پس من چون ملت ایران و عرب را در زمان قدیم و فرانسه را در زمان حاضر از حیث شعر در درجه اول میدانم و در میان سه ملت هم شاعری نظیر سعدی سراغ ندارم و او بزرگترین شعرای دنیا میمانم و این را جهت احساسات یا حماسه سرائی نمیگویم بلکه عقیده ام این است. و حقیقت این است که من ملت ایران را از حیث شعر کمتر از هیچیک از ملل نمیدانم و شاعری را که من جرأت کردم بر فردوسی و نظامی و حافظ ترجیح دهم بدون هیچ وادامه او را بر تمام شعرای دنیا ترجیح خواهم داد. امروز ناز ملت فرانسه بشعر و ادب است و ستاره درخشان آسمان ادب فرانسه نیز ویکتورهوگو است ولی بعضی از نویسندگان عرب او را با برخی از شعراء خود مقایسه کرده و بسیاری از شعرای خویش را براو ترجیح داده اند و گمان روحی بك خالدی که مدتها از طرف دولت عثمانی نمایندگی باژیک را داشت در کتاب مقایسه شعر فرنگ با عرب فرد اکمل شعرای اروپا را ویکتورهوگو دانسته و مضامین او را طوری بهر يك از صاحبانشان از شعرای عرب برگردانیده که غیر از قلمدان چیزی برای ویکتورهوگو چیزی باقی نگذاشته است.

شعراى بزرگ دیگر فرنگ هم اگر چه در برتری یا کمتری هر يك گفتگو بسیار است ولی مجموع گفته ها را که در نظر میاوریم میبینیم اگر از ویکتورهوگو کمتر نباشند بزرگتر نیستند.

این است که عقیده من از روزی که بشر زبان با کفتن سخنان موزون گشاده شاعری به بزرگی سعدی پیدا شده و تا زبان در کام بشر حرکت میکند بزرگتر از او پیدا نخواهد شد بلکه تا با گزیده بر شاخساران باغ نغمه سرائی

میکند ، تائالی شبنم چهره گل را آب و نسیم سحری طره سنبل را تاب میدهد
 سعدی مثل خورشید رخشان در میان ستارگان شعر و ادب خواهد درخشید .
الفاظ و مصراعهای سعدی

یکی از دلایل اینکه هیچ يك از شعراء فصاحت و بیازن سعدی نمیروند
 این است که هیچ شاعری نمیتواند یک مصراع او را گرفته مصراع دیگر را بهمان
 خوبی که خود او ساخته است بسازد و برای اثبات این قضیه بیش از این زحمت
 لازم نیست که بتخمیسی که حافظ از یک غزل او کرده اشاره کنم . شعراء
 بعد از او غالباً برای اینکه هم دیگر را دست بپندازند یک مصراع او را گرفته و
 مطرح کرده اند که دیگری مصراع دوم را بسازد و کسی نتوانسته است . مثلاً
 وقتی که شما این مصراع را دیدید « همچو چنگم سرتسلیم ارادت در پیش »
 برای مصراع دوم همه چیز ممکن است بخاطر شما برسد جز این مصراع که
 فقط خاطر تیزگام نازک کار سعدی میخواهد که بگوید :
 « تو بهر دست که خواهی بزنی و بنوازم »

اتفاقاً الفاظ سعدی نیز همینطور است و کمتر ممکن است که یکی
 از الفاظ او را بعرف آن عوض کرد . بخاطر دارم وقتی خواستم این شعر
 سعدی را بهناسبتی بخوانم . *پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
 لعبت شیرین اگر ترش نه نشیند *جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی* مدعیانش طمع کنند بجاوا
 و بجای لعبت دلبر و گاهی شاهد میگفتم و میدیدم کلمه اول مثل سنک
 ناهمواریکه در بنای دیواری قرار نگیرد در این شعر ناهموار و بیقرار است ناچار
 بکلمات مراجعه کردم دیدم « لعبت » شیرین نوشته و چقدر شیرین و دلپذیر است
 و از آنجا فهمیدم که علت اینکه انسان سعدی را زود فراموش میکند همین است
 که چون لفظی از ذهن رفت بارعایت وزن و معنی نمیتواند آنرا پیدا کند ،
 برخلاف شعرای دیگر که باید داشتن معنی و وزن و در نظر گرفتن فرینه میتواند

شعری را که از ایشان فراموش کرده بیاید بیاورد .

نسب یاغزل مذکر

مدتی بود من میخواستم مقاله مخصوصی تحت این عنوان بنویسم و مجال نمیگرفته و حال که فرصتی دست داده چقدر آرزو میکردم که مجله ارهقان اجازه میداد صفحات بیشتری از آن اشغال کنم شاید بتوانم اندکی از آنچه حق مطالب است ادا کنم ولی چون میدانم صفحات گرانهای مجله تنگ است ناچار بنهایت اختصار میکوشم .

همه میدانند که شعر فارسی جدید در اصل بنقلید شعر عربی بوده و شعرای ایران بسیاری از الفاظ و مضامین عربی را نقطه برای اینکه آنها را الفاظ و مضامین شعری دانسته اند تقلید کرده اند . گریه کردن او بر معزی « بر بچ و اطلال و دمن » و آواز غول شنیدن منوچهری در بیان و خود ستائیهای شعرا که در اصل حماسه سرائی برای قبیله بوده همه از آن قبیل است است و از آن قبیل است اشعاری که ظاهراً بنام ذکور سرائیده شده است زیرا شعرای عرب هر جا نام زنی را در غزلیات خود تصریح نکرده اند چون نظرشان بلفظ انسان بوده و انسان مذکر است ضمیر آنها نیز مذکر آورده اند . مثل اینکه در فرانسه چون پرسون مؤنث است اگر چه نظر بمرء باشد مع ذلك باید ضمیر مؤنث استعمال کرد . شعرای ایران نیز چون در این قسمت تقلید از شعرای عرب کرده اند و در فارسی ضمیر مذکر و مؤنث یکسان است ناچار شده اند که بجای ضمیر مذکر اسم ظاهر استعمال کنند تا با انسان عربی تطبیق کنند و اگر در اشعار سعدی یا شعرای دیگر چیزی از این قبیل دیده شود از این باب است و اگر کسانی از اصطلاحات شعر و ادب بیگانه باشند و مثل آن آخوندی که پدرش نوشته بود من از فراق تو مردم برای او ختم گرفت مجاز الفاظ و اصطلاحات را حمل بر حقیقت کنند سعدی باشباه ایشان مأخوذ نخواهد شد .

عبد الرحمن فرامرزی